



ISSN: 2980-9614

Rational Explorations
Vol. 3, No.1, Spring 2024



The Relationship between Pleasure and the Meaning of Life in the Views of Aristotle and Mulla Sadra

Seydeh Zahra Ganjipur¹, Farajollah Barati², Meysam Amani³

- ¹. PhD student of Islamic Philosophy and Theology, Ahvaz Branch, Islamic Azad University, Ahvaz, Iran.
². Associate Professor of Philosophy, Ahvaz Branch, Islamic Azad University, Ahvaz, Iran.
³. Assistant Professor, Department of Islamic Studies, Ahvaz Islamic Azad University, Ahvaz, Iran
-

Article Info

ABSTRACT

Article type:
Research Article

Received:
04/01/2024
Accepted:
10/03/2024

One of the fundamental concerns of humanity since its inception has been the question of the meaning of life. Meaningfulness has two connotations: purposefulness and value. Certainly, the meaning of the meaning of life depends on the type of worldview and perspective of each philosopher. The present research seeks to examine the answer to the question of whether pleasure is related to meaningfulness or not. Does pleasure require pleasure to achieve the meaning of life? This research compares and contrasts the theories of Aristotle and Mulla Sadra on the relationship between pleasure and the meaning of life. In this article, the descriptive-analytical method is used to analyze the concepts. The most important philosophical bases that distinguish and differ between these two philosophers are the question of equivocation of existence. Aristotle does not believe in the equivocation of existence. From Aristotle's point of view, pleasure and happiness are a constant for all human beings and he does not believe in different levels of pleasure. He considers happiness to be limited to this world and exclusive to the rational part of man. He considers the way to reach meaning to be limited to the realm of virtue. However, Mulla Sadra, based on the principle of equivocation of existence, believes that pleasure has different levels, with intellectual pleasure being superior to sensory pleasure and being higher in terms of rank and existential dignity than the world of sense and matter. Mulla Sadra considers happiness to be related to the physical and spiritual dimensions, so Mulla Sadra believes in comprehensive happiness. He considers the way to reach meaning to be wisdom, imagination, and inner forces. He considers the way to reach happiness to be a human voluntary action. He considers the true example of happiness to be in the afterlife.

Keywords: *Pleasure, Meaning of Life, Happiness, Aristotle, Mulla Sadra*

***Corresponding Author: Farajollah Barati**

Address: Associate Professor of Philosophy, Ahvaz Branch, Islamic Azad University, Ahvaz, Iran **E-mail:** farajollah.barati@yahoo.com



ISSN: 2980-9614

فصلنامه علمی

کاوش های عقلی



رابطه لذت و معنای زندگی از دیدگاه ارسطو و ملاصدرا

سیده زهرا گنجی پور^۱، فرج اله براتی*^۲، میثم امانی^۳

^۱. دانشجوی دکتری، گروه فلسفه و کلام اسلامی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران

^۲. دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران

^۳. استادیار گروه معارف اسلامی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله:	یکی از دغدغه‌های بشر از زمان پیدایش بشر تاکنون پرسش از معنادار بودن زندگی است. معناداری دارای دو معنی، هدف‌داری، ارزشمندی است. قطعاً معنای معناداری زندگی وابسته به نوع نگرش و جهان‌بینی هر فیلسوف متفاوت است. پژوهش حاضر درصدد بررسی پاسخ به این سوال است که آیا لذت با معناداری ارتباط دارد یا نه؟
دریافت:	انسان برای این که به معنای زندگی دست یابد لذت لازم است یا نه؟ در این پژوهش مقایسه‌ی و تطبیق نظریه ارسطو و ملاصدرا در رابطه لذت با معناداری زندگی بررسی شده است. در این مقاله برای تحلیل مفاهیم از روش توصیفی - تحلیلی استفاده شده است. مهم‌ترین مبانی فلسفی که باعث تمایز و اختلاف بین این دو فیلسوف، تشکیک وجود است که ارسطو به تشکیک وجود اعتقاد ندارد. از دیدگاه ارسطو لذت و نیک‌بختی یک امر ثابت برای همه انسان‌ها می‌داند و قائل به مراتب مختلفی برای لذت نیست. نیک‌بختی را در این عالم منحصر می‌داند و به جزء عقلانی انسان اختصاص دارد. راه رسیدن به معنا را منحصر به حوزه فضیلت می‌داند. اما ملاصدرا با توجه به مبنای تشکیک وجود لذت دارای مراتب مختلفی باشد که لذت عقلی بر لذت حسی برتری دارند و از لحاظ مرتبه و شرافت وجودی بالاتر از عالم حس و ماده است. ملاصدرا نیک‌بختی را مربوط بعد جسمانی و روحانی می‌داند پس ملاصدرا به نیک‌بختی جامع قائل است. راه رسیدن به معنا را حکمت، قوه خیال، قوای باطنی می‌داند راه رسیدن به نیک بختی عمل اختیاری انسان می‌داند. مصداق واقعی نیک بختی را در جهان اخروی می‌داند.
پدیرش:	
۱۴۰۲/۱۰/۱۴	
۱۴۰۲/۱۲/۲۰	
کلمات کلیدی: لذت، معنای زندگی، نیک بختی، ارسطو، ملاصدرا	

*-نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول: farajollah.barati@yahoo.com

مقدمه

در سنت فلسفه‌ی اسلامی ارسطو و افلاطون بحث میان لذت و نیک‌بختی و نسبت بین این دو مطرح بوده است. انسان در حقیقت در این دنیا دنبال یک زندگی که علاوه بر این که از ساحت عقلی برای خود مطلوب باشد از ساحت عاطفی هم یک سری آثار و کیفیات مطلوب از جمله لذت برایش به همراه داشته باشد. از نگاه ارسطو، لذت حالت خوش نفسانی است که در اثر دستیابی به مطلوب حاصل می‌گردد. خیر بودن، برترین خیر بودن و نیز بسندگی به خود، از ویژگی نیک‌بختی است. از نظر ارسطو نیک‌بختی عین لذت نیست بلکه لذت، نتیجه‌ی حصول نیک‌بختی است. وی نیک‌بختی را مفهومی می‌داند که شامل فضیلت‌های مختلف عقلی و اخلاقی است و نظریه "حدوسط" یا "اعتدال طالایی" را در تعریف فضیلت مطرح می‌سازد. او بالاترین فضیلت را تفکر نظری در باب حقیقت مطرح می‌کند (ارسطو، ۱۳۷۷، ۷۷).

لذت از دیدگاه ملاصدرا، ادراک ملائم است. انسان دارای دو بعد جسمانی و روحانی که هر کدام از این دو بعد دارای لذات متناسب با خود است. از نظر وی نیک‌بختی حقیقی انسان تقرب به ذات اقدس الهی است که البته همراه بهره‌مندی از عمیق‌ترین، و پایدارترین لذات است راه رسیدن به نیک‌بختی دو گام دارد: اول تهذیب نفس و پاک کردن روح از رذایل و دوم تلاش در کسب معرفت و شناخت خداوند است (ملاصدرا، ۱۳۸۸، ۱۲۹).

نظرات و دیدگاه‌های متفاوتی در مورد معناداری زندگی مطرح شده است. یکی از این نظرات توجیه معناداری زندگی براساس طبیعت‌گرایی و خروج آن از مادی‌گرایی است. براساس این دیدگاه جنبه‌های مادی هرچند کوچک و ناچیز می‌تواند به زندگی معنای ببخشد که خود این نظریه به دو بخش شخص‌گرا و عین‌گرا تقسیم می‌شوند. نظریه‌های شخص‌گرا، احساسات و تمایلات شخصی و غیایاتی را که در بر می‌گیرند و سعی می‌کند به آن‌ها برسد. نظریه ارسطو در مورد معناداری، شخص‌گرا است. دیدگاه عین‌گرا، در حوزه‌ی واقعیات زندگی است که به نوعی همه‌ی انسان‌ها در ضمیر خویش به آن واقف‌اند، از قبیل اعتقاد انسان به جاودانگی خویش و تبیین جایگاه خیرات و شرور در زندگی و تأثیری که این واقعیات می‌تواند بر زندگی مادی و معناداری بگذارد (مشکات، ۱۳۸۸، ۱۶۲-۱۶۵).

ملاصدرا غایت را به عنوان عاملی که زندگی را معنادار می‌سازد، در نظر گرفته است. ایشان می‌گوید: "و العله الغاییه ما هی متمثله عند الفاعل لا الواقعه عینا، فکذلک الغایه فی العین هی ما یرجع الی الفاعل" (ملاصدرا، ۱۳۸۲، ۹۰). با توجه به مبانی تشکیک وجود و مراتب آن می‌توان این طور نتیجه گرفت که هر شخص با توجه به مرتبه‌ی وجود خودش، غایتی را که با مرتبه‌ی وجودش متناسب است به عنوان معنادار بودن زندگی خودش انتخاب می‌کند. هر فردی می‌تواند مقام، شهرت، ثروت و ... را به عنوان غایت زندگی خودش انتخاب کند و به

همان هم قانع باشد. چنین فردی به مرتبه‌ای ضعیفی از معناداری در زندگی خودش محقق ساخته است که آن را راضی و قانع می‌سازد و تا پایان عمر، به خود سرگرم می‌دارد. و برای چنین فردی سوال از این‌که مرتبه ایده‌آل معناداری زندگی چیست، اصلاً مطرح نیست. درست است که چنین فردی به اوج ایده‌آل معناداری در زندگی نرسیده است، اما مرتبه ضعیفی از معناداری را در زندگی خودش محقق ساخته است. ملاصدرا به این مطلب در ضمن این عبارت اشاره می‌کند که "برای هر یک از اشیاء، رفتار و سلوک طبیعی و خاصی به سوی خیر برتر و مقصد بالاتر است، پس هر پایین‌تری را سلوک و رفتاری به سوی بالاتر و هر بالاتری را توجه به پایین‌تر است، همانند مبدا برتر، در افاضه و بخشش خیرات و نیکویی‌ها به تمام موجودها" (ملاصدرا، ۱۳۸۵، ۳۵).

به طور کلی می‌توان گفت که مجموعه اهداف (مادی، معنوی و وجودی) و تلاش برای تحقق آن‌ها می‌تواند به زندگی انسان معنای دهد. ولی بر مبنای دیدگاه الهیون و فیلسوفان اسلامی نظیر ملاصدرا معنای اصیل زندگی که دارای ارزش ذاتی و شایسته باشد، عبارت است از مجموعه اهداف معنوی و وجودی انسان که به خاطر آن آفریده شده و به زندگی قدم گذاشته است. تحقق این اهداف علاوه بر ارتقاء مراتب وجودی انسان، احساس رضایت و آرامش ذاتی، خوش بینی در زندگی و توجیه عقلانی صحیح برای تحمل دردها و رنج‌های زندگی دنیوی را به همراه خواهد داشت. از طرف دیگر فقدان هدف و غایت متعالی برای هستی و زندگی، پوچی و افسردگی را به همراه خواهد داشت (رک به عزیزمانی، ۱۳۸۶، ۵۹-۸۹).

نوآوری که این مقاله نسبت به سایر مقاله‌ها مشابه این است که به صورت مقایسه‌ای و تطبیقی نظریه ارسطو ملاصدرا را در مورد لذت و نسبت آن با معناداری زندگی بررسی می‌کند. ما در این مقاله درصدد پاسخ گویی به سوال‌های ذیل در مورد لذت و معناداری زندگی هستیم. تعریف لذت؟ لذت امری مشکک هست یا متواطی؟ اقسام لذت؟ معناداری زندگی؟ ملاک معناداری زندگی؟ تعریف نیک‌بختی؟ راه رسیدن به نیک‌بختی؟ آیا بین لذت و معناداری زندگی ارتباطی هست یا نه؟ که در ادامه مقاله به آن‌ها پاسخ داده می‌شود.

۱- معنای اصطلاحی لذت

لذت و معنای زندگی از دیدگاه فیلسوفان معنا‌های متفاوت دارند. معنا‌های آن‌ها از نظر هر فیلسوف با توجه به نوع نگرش و جهان بینی که دارد مرتبط می‌شود.

۱-۱- معنای لذت از دیدگاه ارسطو

ارسطو لذت را این‌گونه تعریف می‌کند "ادراک تصدیقی امر مطبوع" (Aristotle, 1995, 240-241).

در این تعریف ارسطو چند قید ذیل را در نظر داشته است:

۱- ادراک برای لذت شرط لازم است، اما شرط کافی نیست.

۲- قید "تصدیقی" برای ادراک ذکر شده است، به این معنی که شخص باید به جستجوی خواسته خودش بپردازد و ببیند که آیا به این خواسته محسوس و لذت بخش خودش می‌رسد (ایجابی) یا نمی‌رسد (سلبی).
ادراک تصدیقی امر مطبوع برای خود شخص، به لذت برای آن شخص منجر می‌شود.

۱-۲- معنای لذت از دیدگاه ملاصدرا

لذت در اسفار الاربعه این‌گونه تعریف می‌شود: ادراک کمال وجود که امری مشکک است. وی حقیقت نیک‌بختی را چنین تعریف می‌کند رسیدن نفس انسان به بالاترین و برترین مرتبه قابل فرض برای نفس انسان است (کمال قوای مخصوص انسان رسیدن به مجرد تام و پاک شدن نفس از رذایل و قوای حیوانی و به فعلیت رساندن نفس ناطقه است) (ملاصدرا، ۱۳۸۸، ۳۹). از دیدگاه ملاصدرا نفس، حقیقت وجودی انسان است، نفس وجودی دارد که همیشه در حال کامل شدن است. مرتبه وجودی انسان وابسته به مرتبه وجودی نفس اوست. پس مراتب انسان‌ها با توجه به مرتبه وجودی نفس با هم‌دیگر متفاوت می‌شود، پس تفاوت در مراتب باعث تفاوت در کمال انسان می‌شود و تفاوت در مراتب و کمال، تفاوت در لذت را به همراه دارد. وقتی نفس از بدن جدا شود و به قرب آفریدگار خود یعنی همان حقیقت وجودی خودش نائل می‌شود در این صورت نفس به کمال حقیقی خودش دست می‌یابد. لذتی که نفس به کمال حقیقی دست باید لذتی توصیف‌ناپذیر و فراتر از توصیف می‌باشد) به خاطر این‌که رتبه وجودی خداوند در وصف نمی‌گنجد پس لذت قرب او هم توصیف‌ناپذیر است (ملاصدرا، ۱۴۱۰، ج ۹، ۱۲۱).

از دیدگاه فلاسفه و منطقیون، لذت از موارد کیفیات نفسانی به شمار می‌آیند. ماهیت لذت از سنخ ادراک است پس لذت جزء کیفیات نفسانی قرار می‌گیرد و می‌توان لذت را بر حسب اقسام ادراک تقسیم کرد. لذت از سنخ ادراک حضوری است. این مطلب بیانگر نسبی بودن لذت می‌باشد. پس حقیقت لذت نوعی ادراک است و ادراک نیز به تبع قوای ادراکی، تقسیم‌پذیر است (گنجی پور- براتی- امانی، ۱۴۰۰، ۲۷۷). ارسطو ادراک را به حسی، خیالی، و عقلی تقسیم می‌کند که حسی و خیالی را مربوط به لذت جسمانی می‌داند، ادراک عقلی را هم مربوط به لذت عقلانی می‌داند. تقسیم اصلی ارسطو از لذت به جسمانی و عقلانی است. لذات جسمانی مربوط به بدن است. مانند لذت ناشی از خوردن، خوابیدن و جماع. لذات عقلانی اولاً حاصل فعالیت‌های عقلانی است دوماً بستنده به خود است سوماً شخص برای خودش آن فعالیت عقلانی را دوست دارد. چهارماً لذات عقلانی، والاترین و پایدارترین و با ارزش‌ترین نوع فعالیت انسانی است. به همین دلیل است که نسبت به لذات جسمانی برتر می‌داند (Hughes.220.2013).

ملاصدرا ادراک را به حسی، خیالی، عقلی تقسیم می‌کند و ابزار ادراک حسی، حواس اعم از حواس ظاهری یا باطنی، ابزار ادراک خیالی، قوه‌ی خیال، ابزار ادراک عقلی، عقل می‌باشد. پایین‌ترین مرتبه ادراک حس مرتبه

مافوق آن خیال و مرتبه مافوق خیال، عقل می‌باشد. (ملاصدرا، ۱۳۸۳، ۳۶۲). ملاصدرا معتقد است وجود قوای عقلی از لحاظ لذت، کمال و ادراک و مدرک نسبت به وجود قوای حیوانی قوی‌تر است پس عقل (لذت، کمال، ادراک، مدرک بودن) نسبت به حس از لذت بیشتری برخوردار است (همو، ۱۴۱۰، ج ۹، ۱۲۲). عمده دیدگاه‌های این دو فیلسوف در تعریف لذت مشترک است به همین خاطر از جهت تعریف لذت تفاوتی بین آن‌ها وجود ندارد. مبانی این دو فیلسوف با هم فرق دارند پس تصویری که از تعریف لذت ارائه می‌دهند در فلسفه این دو فیلسوف با هم متفاوت هستند. مهمترین مبانی آن تشکیک وجود است. ارسطو به تشکیک وجود اعتقاد ندارد بنابراین لذت از دیدگاه ارسطو یک پدیده ثابت در همه‌ی موجودات دارای طبع است. ملاصدرا قائل به تشکیک وجود است پس لذت دارای مراتبی است که لذت عقلی را بر لذت حسی برتر می‌داند. چون لذت عقلی ناشی می‌شود از کمالات که در عالم عقل وجود دارد و عالم عقلی هم علی القاعده بالاتر از عالم حس و ماده است و از نظر مرتبه و شرافت وجودی بالاتر از عالم ماده است پس لذت عقلی یک لذت عالی حساب می‌شود و قابل مقایسه با لذت‌های که انسان در مرتبه‌های پایین تجربه می‌کند نیست.

۲- معنای اصطلاحی معناداری زندگی

رویکرد انسان نسبت به معنای به دو صورت است: ۱- خوش بینانه و نیک‌باوری. ۲- بدبینانه و منفی‌نگری. در حالت دوم، انسان را مجموعه از بدبختی‌ها، مشکلات، سختی‌ها و دردهای بی‌درمان می‌داند و سوال انسان چه نقشی در جهان دارد را به مسخره می‌گیرد (نصری، ۱۳۸۲: ۱۸۷-۲۰۵). معناداری زندگی از دو واژه‌ی اصلی معنا و زندگی تشکیل شده است. در این مقاله منظور از زندگی فرآیندی است که انسان می‌تواند به انجام فعالیت‌هایی از روی آگاهی و اختیار بپردازد و طول عمر خود را افزایش دهد و به زندگی خود معنای ببخشد. واژه‌ی معنا از ریشه (Meinen) به دو معنی است.

۱- هدفداری؛ یافتن معنای زندگی منوط به سطوح ابتدایی زندگی و نیازهای مادی و غریز نمی‌شود، زیرا اهداف مادی اولاً ارزش ذاتی ندارند ثانیاً پایدار و ماندگار نیستند بلکه درجه‌ای ضعیفی از معنای را برای زندگی انسان تأمین می‌کند که معطوف به زندگی روزمره‌ی انسان است. از منظر الهیون تنها در صورتی اهداف مادی می‌توانند معنای اصیلی را به زندگی ببخشند که هماهنگ با خداوند باشند (ر.ک. به علیزمانی، ۱۳۸۶: ۵۹-۸۹).

۲- ارزشمندی؛ زندگی زمانی معنادار می‌شود که هستی انسان را جاودانه بدانیم، توجیه عقلانی صحیح از دردها و رنج‌های زندگی دنیوی داشته باشیم و در گزینش اهداف، اهداف معنوی را بر اهداف مادی ترجیح دهیم. این عوامل اموری واقعی هستند که نمی‌توان تماماً آن‌ها را مستقل از درون انسان دانست و مرزی بین هر یک از آن‌ها و درون انسان قائل شد. همه انسان‌ها می‌توانند ریشه این عوامل را در خود بیابند و به دنبال تحقق و تأثیرگذاری آن بر زندگی عینی و واقعی خویش باشند. بنابراین باید این عوامل را در زندگی کشف کرد و از تأثیر

آن‌ها در زندگی بهره‌مند شد. اساس جرقه فکری درباره‌ی معناداری زندگی و عواملی که می‌توانند زندگی را معنادار کنند، برای همه‌ی انسان‌ها یکسان است، ولی نحوه تفکر و نوع گرایش انسان‌ها به هر یک از این عوامل از شرایط مکانی، زمانی، دینی و فرهنگی تاثیر می‌پذیرد که حاکی از وجود اختلاف نظرهایی درباره عوامل معنادار کننده‌ی زندگی است (ر.ک. به لگنهاوسن، ۱۳۸۲، ۱۱-۲۵).

۲-۱- معنای معناداری از دیدگاه ارسطو

اخلاق ارسطو، اخلاق غایتگرایانه (هدف‌دار) است. طبق نظریه ارسطو انسان در صورتی می‌تواند به خوب و شر یا درست و نادرست و میزان آن‌ها دست یابد که به نتیجه‌ی کار توجه کند. (مصباح یزدی، ۱۳۸۴: ۲۸-۲۶). از دیدگاه ارسطو هر چیزی که در این جهان خلق شده است دارای غایت و هدف است، هدف همان چیزی است که انسان به آن علاقه دارد پس اعمال و رفتار انسان غایت خیری را به دنبال خودش دارد که دارای ارزش ذاتی است. پس می‌توان گفت ارسطو اخلاق غایتگرایانه داشته و برای او پرسش از معنای، پرسش از غایت است. داستان معنای زندگی، این‌گونه است که هدف و غایت در درون زندگی هر فرد است. هدف و غایت برای معنای زندگی شرط لازم است اما هدف معنای زندگی نیست. بین معناداری (عملی که مکتفی بالذات) و هدفی که برای معنادار (عملی که برای رسیدن به هدف) است تفاوت می‌گذارد (Rorty، ۱۹۷۴، ۴۸۸). همه غایات، غایات نهایی نیستند، شناخت غایت نهایی در زندگی ما تاثیر بزرگی خواهد بخشید. بعضی غایات فقط به خاطر خودش انجام می‌شود، مکتفی به ذاته باشد. بعضی غایات دیگر مکتفی به غیر است و مقدمه برای رسیدن به غایت دیگری که زمینه را برای رسیدن به غایت نهایی که همان خیر اعلی است، فراهم می‌کند (۱۰۹۴، ۱۹۹۹، Aristotle).

۲-۲- معنای معناداری از دیدگاه ملاصدرا

ملاصدرا در تالیفاتش تلاشش را کرد که انسان را به سوی زندگی که در آن خداآوری، اختیار، معنویت و... وجود دارد سوق بدهد و از این طریق زندگی انسان را معنادار کند و او را به معنای برساند. اما منظور از معناداری چیست؟ معنی اول معناداری این است جهان و هستی که ما در آن زندگی می‌کنیم مرتبه ظاهری - مادی است وقتی انسان بتواند از این مرتبه مادی به مرتبه بالاتر و عمیق‌تری دست یابد. معنای دوم آن است که انسان دارای ادراک است که ادراک خود به حسی، تخیلی، عقلی تقسیم می‌شود و معنای سوم از معناداری آن هست که انسان با درک مفهوم حکمت و درک معنای جاودانگی، و مسئله خلیفه الهی خودش که به عنوان کمال و غایت محسوب می‌شود. انسان با استفاده از این غایت و کمال از مرتبه ظاهر عالم عبور می‌کند به مرتبه عمیق‌تر می‌رسد. ملاصدرا معنای اصیل زندگی که دارای ارزش ذاتی و شایسته باشد، عبارت است از مجموعه اهداف مادی و معنوی و وجودی که انسان به خاطر آن آفریده شده و به زندگی قدم گذاشته است. تحقق این اهداف

علاوه بر ارتقاء مراتب وجودی انسان، احساس رضایت و آرامش ذاتی، خوش بینی در زندگی و توجیه عقلانی صحیح برای تحمل دردها و رنج‌ها زندگی دنیوی را به همراه خواهد داشت. از طرف دیگر فقدان هدف و غایت متعالی برای هستی و زندگی، پوچی و افسردگی را به همراه خواهد داشت (ر.ک. به علیزمانی، ۱۳۸۶، ۵۹-۸۹).

۲-۱- معناداری زندگی در سایه‌ی التفات به مسئله مراتب تشکیکی وجود

براساس مبانی فلسفی ملاصدرا وجود حقیقی است عینی و متحقق در خارج است، حقیقتی بسیط که بر همه چیز عالم سایه افکنده است. این حقیقت وجود، دارای مراتبی است و هر یک از موجودها در یکی از مراتب آن قرار دارند و در همان مرتبه‌ای که هستند، از شئون و اطوار آن حقیقت بسیط محسوب می‌گردند و تفاوتشان به شدت و ضعف، کمال و نقص و تقدم و تاخر است (ملاصدرا، ۱۳۸۱، ج ۱، ۱۲۰).

از آثار مسئله مراتب تشکیکی وجود، امکان تحقق حرکت استکمالی در انسان است. وجوشناسی ملاصدرا در بردارنده‌ی مبانی متعددی است که از میان آن‌ها دو مبنای فلسفی الف) تشکیک وجود. ب) وجود رابط و مستقل در بحث معناداری زندگی موثر است. اثر و نتیجه‌ی مبنای تشکیک وجود، اعتقاد به مراتب و درجات وجودی در انسان است. انسان در آغاز راه و بدون این که به مرتبه‌ای بالاتر در وجود خویش صعود کند، با ضعف و نقص وجودی قرین و همراه است. پی بردن به این که وجود انسان بدون طی مراتب کمالی، ناقص‌ترین مراتب موجودهای هستی را دار است، او را بر می‌انگیزاند تا به سمت تحول رود. ملاصدرا از این تحول با عنوان بُس بعد از بُس یاد می‌کند. او معتقد است: انسان در تحول وجودی خویش در مراتب کمال، یعنی تحول در بعد روحانی، کمال و فعلیتی را به کمال و فعلیت قبلی اضافه می‌کند که اشتداد در مراتب وجودی را برای انسان به همراه دارد. پیمودن این مسیر به انگیزه‌ای قوی نیاز دارد. آن انگیزه، عشق است. عشق سبب کشش انسان برای صعود به سمت کمال است. در نهایت این حرکت، انسان به کمال وجودی خویش که هدف از آفرینش اوست می‌رسد. پی بردن به ضعف وجودی و برانگیخته شدن برای حرکت در سایه مبنای دیگر فلسفه‌ی ملاصدرا یعنی وجود رابط و مستقل حاصل می‌گردد. بر اساس این مبنا انسان باید به فقر وجودی (عین الربط بودن) خود توجه داشته باشد، تا به حرکت شروع کند و عشق نیز در او تاثیر کند (شارجیبیان - ریاحی، ۱۳۹۴، ۱۳۷).

بنابر دیدگاه ملاصدرا ممکنات در حد ذات خود و به حسب واقع، موجود نیستند، بلکه از آن جهت که اطوار و شئون وجود حق به شمار می‌آیند، موجودند. این دیدگاه هستی‌شناسانه‌ی ملاصدرا که در جهان هستی غیر از خداوند احدی وجود مستقل ندارد و این که تمام هویت انسان وابسته به وجود رحمت‌گستر باری تعالی است، موجب قوام وجود انسان (به واسطه ارتباط برقرار کردن با پروردگارش) می‌شود و به موجب آن، کمال وجودی اش را استمرار می‌بخشد و این‌ها از عوامل معنای بخش به زندگی انسان به شمار می‌آید (ملاصدرا، ۱۳۷۸، ۹۳).

ارسطو معنای، معناداری رو غایت یا هدف‌داری بیان می‌کند که مربوط به جهان مادی است. ملاصدرا معنای معناداری را ارزشمندی بیان می‌کند و این معنا رو براساس تشکیک وجود و وجود رابط و مستقل بیان کرده است. معناداری از نظر ملاصدرا هم شامل جهان دنیوی و اخروی است در صورتی زندگی انسان معنادار است که در این جهان مادی با تکیه بر اختیار، زندگی به سمت خداآوری و معنویات سوق بدهند.

۳- معنای اصطلاحی نیک‌بختی

کلمه نیک‌بختی در زبان عربی به معنی سعادت است. در ترجمه واژه سعادت، معنی نیک‌بختی نسبت به سایر معانی به واژه سعادت نزدیک‌تر است. سعادت بیانگر خیری است اعم از این که خیر دنیوی یا خیر اخروی باشد. سعادت فی نفسه دارای ارزش ذاتی است، گاهی ممکن است که فردی که سعادت‌مند هست سعادت او همراه با رنج باشد ولی در حین رنج بردن، فرد خود را سعادت‌مند می‌داند. (عمرانیان - علیزمانی، ۱۳۹۶: ۱۱۵).

برای تعریف نیک‌بختی تفسیرهای متفاوتی بیان شده است که این تفاوت تحلیل‌ها را می‌توان ناشی از جهان بینی متفاوت تفسیر کننده‌ها و طرز نگرش آن‌ها نسبت به جهان (هستی) و انسان دانست. تعریف سعادت را به صورت مختصر می‌توان این‌گونه بیان کنیم به رفتارهای که انسان را به کمال (منظور از کمال، استعدادی است که خدای متعال در نهادش قرار داده است) مطلوب می‌رساند و به خاطر این که انسان اعمال خاصش را با اراده‌اش انجام می‌دهد، به نیک‌بختی می‌رسد. نیک‌بخت از نظر افلاطون کسی است که قدرت هماهنگ کردن در نفس خودش را داشته باشد (افلاطون، ۱۳۸۰، فایدوس ۴۲۶ الف ۶-۴).

۳-۱- معنای نیک‌بختی از دیدگاه ارسطو

از نظر ارسطو نیک‌بختی، برای عامه مردم امری بدیهی است، در مفهوم متحدند. مصداق آن را در چیزهای متفاوتی در نظر می‌گیرند. ارسطو نیک‌بختی را چنین تعریف می‌کند: فعالیتی منطبق بر فضیلت است. (ارسطو، ۱۳۶۴، ۱۱-۱۲). این تعریف مجمل و پرمحتوا ارسطو بیانگر چند مطلب است از جمله: الف) فعالیتی است که ما آن را به خاطر خودش دوست داریم یعنی مطلوب بالذات و برترین خیر و خیراعلی است. ب) فعالیتی است که وابسته به هیچ نیرویی برای ارزشمند شدن نیست. یا به عبارت دیگر خودبسنده است. ج) پس می‌توانیم به طور کلی نیک‌بختی را چنین بیان کنیم که خیرنهایی و اعلی است و علاوه بر آن خودبسنده است

(Aquinas.1995.626)

پس می‌توانیم چنین بیان کنیم که ویژگی‌های نیک‌بختی الف) مطلوب بالذات ب) خودبسنده می‌باشد و چنین نیک‌بختی که دارای ویژگی‌های فوق باشد معنای زندگی را می‌سازد. انسان برای معنادار شدن زندگی به نیک‌بختی (که مطلوب بالذات و خودبسنده باشد) نیاز دارد پس نیک‌بختی شرط لازم و کافی برای معنادار شدن

زندگی است. ارسطو چنین معتقد است که نیک‌بختی برگرفته از ذات (طبیعت) فرد است (483، 1974، Rorty).

از دیدگاه ارسطو نیک‌بختی، فعالیتی است که ثبات دارد، دلیل ثباتش این است که انسان به صورت همیشگی و مداوم این فعالیت را انجام می‌دهد، چنین انسانی دارای روح بزرگی می‌شود که به آسانی اتفاقات بد زندگی او را دگرگون نمی‌کند. با ارزشمندترین و ارجمندترین نوع نیک‌بختی است. چنین نیک‌بختی، فعالیت‌های است که با فضیلت هم جهت (موافق) هستند. از دیدگاه ارسطو انسانی نیک‌بخت است که فعالیت‌هایش با فضیلت اعم از فضیلت عقلانی و اخلاقی هم‌جهت باشد، در این صورت از مواهب خارجی در سراسر عمرش بهره‌مند می‌شود (ارسطو، ۴۳، ۱۳۸۵).

۳-۲ - معنای نیک‌بختی از دیدگاه ملاصدرا

تعریف ملاصدرا از نیک‌بختی به شدت از وجودشناسی او تاثیر می‌پذیرد. ملاصدرا در تعریف نیک‌بختی چنین می‌نویسد: "نیک‌بختی و خیر هر شیء، رسیدن آن شیء به وجود است که وجود هر شیء کمال است" (ملاصدرا، ۱۳۸۳، ۳۹۳). بنابراین از نظر ملاصدرا شیء در صورتی نیک‌بخت است که به کمال آن شیء برسد، به طور کلی وجود، خودش خیر و نیک‌بختی است. کمال هر وجود، خیر آن است و درک کمال موجب لذت (ملاصدرا، ۱۳۷۰، ۱۲۴). ملاصدرا معتقد است که موجودات در وجود از لحاظ شدت و ضعف، کمال و نقص و... با هم‌دیگر تفاوت دارند. حقیقت نخست که بالاترین و کامل‌ترین وجودها را دارد بعد از آن مفارقات عقلیه و نفوس و پایین‌ترین مرتبه موجودات هیولای اولی است. هر چه موجودات به حقیقت نخست نزدیک‌تر باشد آن موجود از خیر و نیک‌بختی بیشتر برخوردار است و هر اندازه از آن دور شود از خیر و نیک‌بختی کمتری برخوردار است. پس وجود همان خیر و نیک‌بختی است، و با هم رابطه مستقیمی دارند. موجوداتی که از وجود بیشتری برخوردار باشند قطعاً از نیک‌بختی و خیر بیشتری هم برخوردار خواهد بود و موجوداتی که از وجود کمتری برخوردار باشند از نیک‌بختی و خیر کمتری هم برخوردار خواهد بود. (ملاصدرا، ۱۳۸۰، ج ۷، ۱۲۱).

هر دو فیلسوف معنای معناداری را در نیک‌بختی می‌دانند. وقتی ارسطو نیک‌بختی را عنوان می‌کند، نیک‌بختی را عمدتاً مربوط به انسان در این دنیا می‌داند. نیک‌بختی را مربوط به جزء عالی انسان که عقل باشد می‌داند و در حقیقت نیک‌بختی برای اجزای دیگر وجودی انسان قائل نیست. نیک‌بختی را یک امر جامع می‌داند و تمام مواردی که انسان برای زندگی دنیوی لازم دارد از جمله سلامتی، زیبایی، رفاه، فضیلت... وقتی انسان همه این‌ها را با هم داشته باشد انسان به نیک‌بختی رسیده است. ملاصدرا نیک‌بختی را با توجه به مبانی تشکیک وجود این‌گونه بیان می‌کند وجود انسان از جسم و روح ترکیب شده است. پس نیک‌بختی هم بعد جسمانی و هم بعد روحانی را در بر می‌گیرد و نیک‌بختی را یک امری جامع بین تمام عوالم می‌داند. منظور از جامع، جامع چیزهای

مادی نیست بلکه جامع عالم‌های (عالم ماده- مثال- عقل) که انسان می‌تواند طی کند. ملاصدرا به نیک‌بختی همه‌ی اجزای وجودی انسان معتقد است و وجود نیک‌بختی را در این دنیا نفی نمی‌کند بلکه نیک‌بختی دنیوی لازم است اما شرط کافی نیست. نیک‌بختی است که اگر انسان آن را به دست بیاورد با توجه به این که مراتب وجودی دیگری هم دارد و اگر آن مراتب رو به دست نیاید و تنها به نیک‌بختی این دنیا اکتفا کند معنایش این است که هیچ گونه نیک‌بختی ندارد. ارسطو نیک‌بختی را یک امر جامع که منحصر به جزء عقلانی انسان است و منحصر به این عالم است می‌داند. ملاصدرا نیک‌بختی را مربوط به جسم و روح می‌داند و به یک نیک‌بختی جامع قائل است و منظورش از جامع بودن جامع که شامل عالم ماده، مثال، عقل باشد. با این تفسیر چهره و تصور نیک‌بختی ارسطو با نیک‌بختی ملاصدرا متفاوت است.

۴- راه رسیدن به معناداری

۴-۱- راه رسیدن به معناداری از دیدگاه ارسطو

از نظر ارسطو برای این که در زندگی به مفهوم معناداری برسد باید به نیک‌بختی رسید و راه رسیدن به نیک‌بختی، فضیلت می‌داند. فضیلت ملکه‌ای نفسانی است که حد وسط را بین دو حالت افراط و تفریط انتخاب می‌کند (28). (Aristotle, 1999, 1107a, 27).

طبق نظریه ارسطو، فضیلت اولاً به دلیل خودش و ثانیاً به دلیل رسیدن به نیک‌بختی جستجو می‌شود. معیار فضیلت حد وسط است. نظریه اعتدال ارسطو مبتنی بر اصل تزام قوای انسانی است. او معتقد است برترین قوا میان قواها باید به وسیله عقل انتخاب شود. فضیلت به دو قسم عقلانی، اخلاقی تقسیم می‌شود. فضیلت عقلانی حکمت (اعم از نظری و عملی) را شامل می‌شود و از طریق آموزش به دست می‌آید. ارسطو در این باره می‌گوید "کسی دارای همه فضایل است که حکمت عملی داشته باشد" (ارسطو، ۱۳۸۵، ۲۳۷). فضیلت اخلاقی باعث می‌شود که هدف درست را انتخاب کنیم و حکمت عملی هم راه صحیح به سمت هدف را نشان می‌دهد. فضایی مانند تقوا، قناعت، حلم، حیا و... می‌باشد (همان، ۱۳۴۹، ۲۳۴).

رابطه بین حکمت عملی (حکمت عملی مربوط به فضیلت عقلانی است) و فضیلت اخلاقی چنین تبیین می‌شود که حکمت عملی شناختی است که مربوط به حوزه عمل (یعنی بایدها و نبایدها) است. پس حکمت عملی علم به تکالیف و وظایف انسان است. وقتی یک صفت بر اثر تمرین و تکرار زیاد به یک عادت در انسان تبدیل می‌شود و در رفتار منعکس می‌شود، چنین شخصی به فضیلت اخلاقی دست یافته است. از دیدگاه ارسطو حکمت نظری از حکمت عملی برتر است. دلیلش این است که جزء برتر نفس انسان است. انسان وقتی به همه فضایل اعم از فضیلت عقلانی و اخلاقی دست یابد در این صورت است که فضیلت شرط لازم و کافی برای نیک‌بختی است (ارسطو، ۱۹۸۰، ۱۹۲-۱۹۳).

۴-۲- راه رسیدن به معناداری از دیدگاه ملاصدرا

میانی معناداری از منظر ملاصدرا عبارت است از: الف) درک حکمت ب) قوه‌ی خیال ج) داشتن قوای باطنی. این سه ویژگی است.

درک حکمت: معنای لغوی حکمت عبارت است از انجام دادن کارها از روی اندیشه و تفکراست. معنای اصطلاحی آن، یک شاخه از علم است که صورت باطنی و حقایق عالم هستی را بیان می‌کند. انسان حکیم کسی است که از صورت ظاهری و مادی اشیاء عبور کند و به باطن حقیقی اشیاء پی ببرد. حکیم الهی در حقیقت انسانی است که به معارف الهی از جمله خدا، کتاب آسمانی، قضا و قدر الهی، فرستادگان خدا و بازگشت همه به سوی اوست ایمان بیاورد و آن را تصدیق کند (ملاصدرا، ۱۳۶۰، ۱۹-۲۰).

حکمت الهی زمینه معرفت انسان به خود و خداوند را فراهم می‌کند. زمانی که انسان معرفت خودش را نسبت به خود (از کجا آمده‌ام و آمدم بهر چه بود به کجا می‌روم آخر نمایی وطنم) و خداوند (صفات و افعال) افزایش دهد، احساس نیاز به خدا پیدا می‌کند باعث می‌شود که انسان حکیم با تفکر و تدبیر به معنای حقیقی تمام حکمت‌ها دست می‌یابد و به سوی مقصد خویش گام برمی‌دارد. شرط این که انسان بتواند به معارف و حکمت‌ها دست یابد باید نفسش از ذرایل و آلودگی‌ها پاک (طاهر) باشد. لازمه معرفت، طهارت است. پس می‌توان به طور کلی گفت که حکمت الهی زمینه ساز معرفت، معرفت زمینه ساز معنویت است (قرآن، تفسیر سوره ی واقع، ص ۹ و ۱۳۳. جوادی آملی، ۱۳۷۷ق، ۲۷).

داشتن قوه‌ی تخیل: نفس انسان دارای وجود واحدی است که در عین وحدتش دارای مراتب متعددی است. نفس به سه قسم تقسیم می‌شود: الف) نباتی ب) حیوانی ج) انسانی. نفس حیوانی دارای دو قسم است: الف) قوه‌ی محرکه ب) قوه‌ی مدرکه. قوه‌ی مدرکه باز به دو قسم ظاهری و باطنی تقسیم می‌شود. یکی از قوای ادراکی باطنی نفس، خیال است. قوه‌ی خیال خزانه دار و نگهبان صور و معانی است. ادراک خیالی یکی از مهمترین عواملی است که انسان را می‌تواند به عالم معنای که در واقع درک مثالی و باطنی و ملکوتی است برساند. نفس طوری ساخته شده است که می‌تواند از حواس ظاهری خود بیرون برود و اشیائی و صورت‌ها را بسازد و به آن‌ها تحقق ببخشد (ملاصدرا، ۱۳۸۰، ج ۷، ۲۱۶).

داشتن قوای باطنی: انسان دارای حواس ظاهری و باطنی است، که حواس باطنی انسان حس مشترک، قوه‌ی خیال، واهمه، متصرفه، حافظه است که این حواس باطنی انسان معنایاب هستند. و از طرف دیگر انسان اشرف مخلوقات است دارای کمالات مانند اختیار داشتن، حس زیبایی و دوستی، جاودانگی است. می‌توان به مختصر چنین بیان کرد: انسان دارای حواس معنایاب است و با استفاده از کمالات وجودیش می‌تواند به عالم معنای برسد و قرآن چنین انسانی رو این‌گونه توصیف می‌کند "نه ترسی بر آنان خواهد بود و نه غمگین خواهند شد" (سوره

بقره، ۳۸). از نظر ملاصدرا انسان در قوس صعودی می‌تواند از پایین‌ترین مرتبه هستی که حیات است با تزکیه و تطهیر نفس به بالاترین مرتبه عقلانی برسد (ملاصدرا، ج ۲، ۲۹۹).

سه رکن اساسی حکمت، خیال و قوای باطنی زمینه رسیدن انسان به معناگرایی را فراهم می‌کند که بعضی از آن‌ها مانند حس زیباییاب، اختیار داشتن، جاودانگی در ذیل اشاره می‌شود. ملاصدرا راه کسب کردن نیک‌بختی انسان را عمل اختیاری او قرار داده است. وی در مورد تحصیل نیک‌بختی انسان چنین می‌گوید: نفس در مرحله اول کارهای که موجب طهارتش از کدورات می‌شود انجام می‌دهد و بعد همین عمل را تکرار می‌کند تا این عمل برای او ملکه شود. در مرحله دوم تمام تلاشش را می‌کند که در حرکات فکری و علمی خود، کنه و ذات اشیاء را به خوبی درک کند به گونه‌ای که در شناخت اشیای عالم به کمال برسد و در قوه‌ی درک اشیاء از عقل هیولانی (پایین‌ترین مرتبه عقل است) به مرتبه بالاتر عقل که عقل بالفعل برسد و اگر انسان در این قوه‌ی نظری که (شامل عقل هیولانی و پایین‌ترین مرتبه عقلی، عقل بالمرتبه، عقل بالفعل، عقل بالمستفاد) به کمال برسد، دیگر نیازی به ابزار حسی و بدن ندارد. ملاصدرا نیک‌بختی حقیقی را هم در بعد نظری و هم در بعد عملی می‌داند. نیک‌بختی حقیقی در بعد نظری مربوط به درک کمالات عقلی و صور عقلانی است. هر اندازه انسان قدرت درک قوی‌تر و کامل‌تری داشته باشد، از لذات و نیک‌بختی بیشتری برخوردار خواهد بود اما نیک‌بختی حقیقی در بعد عملی را رسیدن به عدالت می‌داند (همان، ۱۳۸۰، ج ۸، ۲۵۶).

ملاصدرا نیک‌بختی حقیقی را هم در بعد نظری و هم در بعد عملی می‌داند. نیک‌بختی حقیقی در بعد نظری مربوط به درک کمالات عقلی و صور عقلانی است. هر اندازه انسان قدرت درک قوی‌تر و کامل‌تری داشته باشد، از لذات و نیک‌بختی بیشتری برخوردار خواهد بود اما نیک‌بختی حقیقی در بعد عملی را رسیدن به عدالت می‌داند. اگر انسانی در این دنیا بتواند به بعد نظری دست یابد (با استفاده از عقل بتواند به درک معرفت خداوند، فرشتگان، کتب، چگونگی کیفیت صدور وجود از واجب الوجود دست پیدا کند و نفس را از غرق شدن در خواسته‌های و نیازهای بدن دور نگه دارد) به لذتی دست پیدا می‌کند که آن را نمی‌توان توصیف کرد. در آخرت نیز به مشاهده مقربین دست خواهد یافت که هیچ نیک‌بختی بالاتر از آن نیست، لذت عقلی و نیک‌بختی برای نفس حاصل می‌شود که در این دنیا، دارای علم کامل باشد (همان، ۱۳۸۰، ج ۹، ۳۰۵). نیک‌بختی انسان در بعد عملی رسیدن به عدالت است و نفس انسان با تمرین و تکرار آن را ملکه خود سازد و در این صورت بدن فقط فعالیت‌های که موافق با اعتدال است انجام می‌دهد، در این صورت در بعد عملی به سعادت و نیک‌بختی حقیقی دست می‌یابد (همان).

ارسطو مهم‌ترین مبنای که در راه رسیدن به معناداری دارد همان بحث اخلاقی زیستن و دستیابی به فضیلت می‌باشد. در حقیقت اگر ما انسان فضیلت‌مندی شویم معنایش این است که نیک بخت شدیم وقتی که نیک‌بخت

شدیم یعنی زندگی مان معنادار است. از نظر ملاصدرا اگر انسان بخواهد به فضیلت برسد باید از سه مولفه حکمت، قوای باطنی، قوه خیال استفاده می‌کند و همه آن‌ها را بر مبنای تشکیک وجودی، و قول به مراتب داشتن انسان و همین‌طور مراتب داشتن عالم می‌باشد. قوه خیال: عاملی است که می‌تواند معنا را از این عالم به عالم‌های دیگر منتقل کند. عنصری است که در عالم عقل و عالم برزخ باقی خواهد ماند. ملاصدرا معتقد است که ما بدن برزخی و اخروی مان را با قوه خیال می‌سازیم و به همین دلیل نقش خیال خیلی مهم است. اگر خیالی که انسان در این دنیا دارد مثبت و خوب باشد، بدنی که در عالم برزخ می‌سازد بدن خوبی خواهد بود و بالعکس.

حکمت: حکمتی که ارسطو می‌گوید مربوط به قوه عقل، فکر، نظر است. اما منظور ملاصدرا از حکمت مربوط به عقل و قوای باطنی می‌باشد. از نظر ارسطو زندگی ایده‌آل، زندگی است که مربوط به حکمت باشد و هر چند ملاصدرا در شاکله وجودی انسان حکمت را رییس تمام قوای انسان می‌داند. و حکمتی که مدنظرش هست در قالب حکمت متعالیه قابل درک است. ارسطو حکمتی را می‌پذیرد که صرفاً براساس عقل باشد ولی ملاصدرا به حکمتی قائل است که عقل فقط یکی از معیارهاش است و کشف و شهود، وحی، دین، شریعت در آن راه دارد و در آن دخیل است. سه مسیر قرآن، عرفان، برهان در حقیقت رسیدن انسان به حکمت تاثیر دارد.

۵- نسبت لذت و معناداری

ارسطو رابطه بین لذت و معنای زندگی را این‌گونه بیان می‌کند: نیک‌بختی یک فعالیت است. انسان برای درک معنی نیک‌بختی باید آن را تمام طول عمرش جست و جو کند. زندگی که در آن نیک‌بختی باشد، فرد به‌خاطر این‌که معنای زندگی را درک کرده از آن لذت می‌برد. لذت همراه با معنای زندگی است و این باعث بهتر شدن روند معنای می‌شود. انسان فعالیت‌هایی را که به آن علاقه داشته باشد نسبت به فعالیت‌هایی که به آن علاقه نداشته باشد بهتر انجام می‌دهد. پس غایت و هدف همان چیزی است که انسان به آن علاقه دارد و آن را بهتر انجام می‌دهد (ارسطو، ۱۳۴۹: ۲۰۹). اما انسان به صرف این‌که به آن فعالیت علاقه دارد او را به نیک‌بخت نمی‌رساند بلکه باید فعالیت او در راستای فضایل باشد که ضامن نیک‌بختی انسان است. فضیلت به فضیلت عقلانی و فضیلت اخلاقی تقسیم می‌شود. فعالیت‌های مربوط به فضایل عقلانی مربوط به جزء برتر نفس ماست پس فضایل عقلانی برتر از فضایل اخلاقی هستند. پس اولاً و بالذات نیک‌بختی مربوط به فضایل عقلانی و ثانیاً و بالعرض فضایل اخلاقی را شامل می‌شود. اگر فعالیت انسان منطبق با فعالیت نظری باشد، در این صورت انسان به نیک‌بختی کامل دست می‌یابد زیرا عقل بیش از هر چیزی خود حقیقی انسان است و در این حالت فرد به معنای زندگی دست می‌یابد. پس می‌توان گفت که نیک‌بختی کل و لذت کل کامل است. لذتی که همراه با فعالیت است. جمله فوق چند تا نکته در بردارد: الف) رابطه بین لذت و فعالیت رابطه تساوی است اول باید فعالیت باشد که لذتی همراه آن وجود داشته باشد ب) لذت باید در حین انجام دادن فعالیت وجود داشته باشد

نه فقط در انتها فعالیت باشد(همان، ۱۳۷۷، ۳۸۳). می‌توان چنین گفت که لذت پدیداری است همراه با فعالیتی است که فرد به آن فعالیت علاقه دارد و در تمام مدتی که فرد به آن فعالیت مشغول است از انجام دادن آن کار لذت می‌برد و آنگاه آن فعالیت را انجام ندهد لذتی هم وجود ندارد(همان، ۱۳۷۷، ۳۸۱).

از نظر ارسطو لذت به عنوان پدیداری جانبی است که فعالیت را کامل می‌کند(فعالیت به واسطه لذت تکمیل می‌شود) در کنار این که به فعالیت غایت می‌بخشد و باعث زیباتر شدن روند فعالیت هم می‌شود و می‌توان چنین گفت که لذت متمم فعالیت است (Gerson, 1999, p. 382, 385). پس به طور کلی می‌توان گفت که لذت کمالی برای فعالیت است، همان طوری که زیبایی کمال برای جوانی است (ارسطو، ۱۳۸۵، ۱۶۶).

از نظر ملاصدرا مفهوم لذت و نیک‌بختی دو مفهوم جدا از هم هستند در بعضی از آثارش کنار هم بیان شده است که منظورش از لذت، لذت عقلانی است. وی در تعریف نیک‌بختی می‌فرماید "نیک‌بختی رسیدن انسان به کمال بهجت است"(ملاصدرا، ۱۳۸۰، ج ۹، ۱۵۰). رابطه لذت و نیک‌بختی در این جهان مادی، رابطه عموم و خصوص مطلق است یعنی این که لازمه هر نیک‌بختی لذت است. نیک‌بختی دنیوی حقیقی نیست زیرا زندگی دنیوی بدون درد و رنج نیست پس می‌توان چنین گفت کسی در این جهان نیک‌بخت است که لذت‌های او از نظر کمیت و کیفیت نسبت به دردهاش بیشتر باشد.

اما رابطه لذت و نیک‌بختی در آخرت رابطه تساوی است چون نیک‌بخت از لذت برخوردار است و هر کسی که احساس لذت می‌کند اهل نیک‌بختی است و بالعکس(همان، ۱۳۸۰، ۱۲۱).

نتیجه‌گیری

عمده دیدگاه‌های لذت که این دو فیلسوف در تعریف لذت دارند مشترک است. به همین خاطر از جهت تعریف لذت تفاوتی بین آن‌ها وجود ندارد. با توجه به این که مبانی این دو فیلسوف با هم متفاوت هستند پس تصویری که از لذت، نیک‌بختی، راه رسیدن به معنا در فلسفه خودشان ارائه می‌دهند تصویری متفاوت خواهد بود. ارسطو لذت را ادراک تصدیقی امر مطبوع می‌داند. ملاصدرا لذت را ادراک کمال وجود امری مشکک است. ارسطو به مبنای به اسم تشکیک وجود اعتقاد ندارد. لذت و نیک‌بختی را یک امر ثابت برای همه انسان‌ها می‌داند. و قائل به مراتب داشتن لذت و نیک‌بختی نیست. اما مهم‌ترین مبنای ملاصدرا تشکیک وجود است، به همین خاطر لذت را به لذت حسی، خیالی و عقلی تقسیم کرده است، لذت عقلانی را بر بقیه لذات برتر می‌داند.

ارسطو و ملاصدرا معنای معنادار بودن زندگی را در نیک‌بختی می‌داند. اما معنای نیک‌بختی در فلسفه این دو فیلسوف با هم متفاوت است. منظور ارسطو از نیک‌بختی، عمدتاً مربوط به زندگی انسان در این دنیا می‌باشد و نیک‌بختی را مربوط به جزء عالی انسان که عقل است می‌داند و آن را یک امر جامع می‌داند. منظورش از جامع این است که تمام امکاناتی که انسان برای زندگی دنیوی لازم دارد اگر آن‌ها را داشته باشد انسان نیک‌بختی

خواهد بود یا به نیک‌بختی دست یافته است. ملاصدرا به نیک‌بختی جامع معتقد است یعنی این که نیک‌بختی منحصر به عالم دنیوی نیست بلکه بخشی از آن در این عالم اتفاق می‌افتد و بخش دیگری از آن در عالم مثال، عقل اتفاق می‌افتد. ارسطو راه رسیدن به معنا را منحصر به تفکر فضیلت‌مندانه (صرفاً براساس عقل باشد) در زندگی می‌داند و در دیدگاه وی لذت شرط برای نیک‌بختی است. ملاصدرا راه رسیدن به معنا را منحصر به حوزه‌ی فضیلت نمی‌کند بلکه به حکمت، قوه خیال، قوای باطنی هم استناد می‌کند. وی با توجه به مبانی فلسفی و نگرش دینی‌اش مصداق نیک‌بختی حقیقی را معرفت حق تعالی، قرب به حق تعالی می‌داند و شرط این که انسان به قرب حق تعالی و معرفت حق تعالی برسد معرفت نفس است، یعنی نتیجه‌ی معرفت نفس انسان را معرفت حق تعالی می‌داند. ملاصدرا بر سعادت اخروی و روحانی تأکید ویژه می‌کند. نخستین قدم برای رسیدن انسان به نیک‌بختی حقیقی معرفت نفس است. دلیل ملاصدرا برای این قاعده کلی معرفت نفس مقدمه برای معرفت خداوند است، این است که خودشناسی نفس در انسان موجب پاک شدن نفس از رذایل و آراستن نفس انسانی به فضایل می‌شود. حتی ما این قاعده کلی را هم در دین اسلام داریم که بیان می‌کند "من عرف نفسه فقد عرف ربه" خودشناسی مقدمه خداشناسی است.

ارسطو و ملاصدرا هر دو نیک‌بختی را خیر متعالی می‌دانند. اما مفهوم و مصداق خیر از دیدگاه ارسطو و ملاصدرا با هم متفاوت است. از دیدگاه ارسطو نیک‌بختی فعالیت است که اولاً بالذات بر فضایل عقلانی و ثانیاً و بالعرض بر فضایل اخلاقی تعلق می‌گیرد از ویژگی‌های بارز این نیک‌بختی مطلوب بالذات و خودبسته بودن آن است و مصداق نیک‌بختی در همین جهان مادی زندگی فضیلت‌مندانه است.

منابع و مأخذ

- ۱- قرآن الکریم.
- ۲- ارسطو، (۱۳۸۵)، اخلاق نیکوماخوس، ترجمه محمد حسن لطفی تبریزی، طرح نو، چاپ دوم.
- ۳- _____، (۱۳۴۹)، درباره نفس، ترجمه علی مراد داوودی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۴- _____، (۱۳۷۷)، در کون و فساد، ترجمه اسماعیل سعادت، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- ۵- _____، (۱۳۶۴)، اخلاق نیکوماخوس، ترجمه رضا مشایخی، تهران، انتشارات دهخدا.
- ۶- _____، (۱۹۸۰)، فی النفس وبلیه الآء الطبیعیه و الحاس و المحسوس و النبات، تلخیص ابن رشد، تحقیق عبدالرحمن بدوی، بیروت، دارالقلم.
- ۷- افلاطون، (۱۳۸۰)، دوره آثار افلاطون، ترجمه محمد حسن لطفی، تهران، انتشارات خوارزمی، چاپ سوم ج

- ۸- جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۷۷)، رَحِيقِ مَخْتوم، به تدوین و تنظیم حمید پارسانیا، قم، اسراء، جلد اول.
- ۹- شارجیبیان، هاجر، ریاحی، علی ارشد، (۱۳۹۴)، معناداری زندگی از دیدگاه ملاصدرا، اصفهان، جهاد دانشگاهی واحد اصفهان
- ۱۰- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم شیرازی، (۱۳۸۸)، الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- ۱۱- _____، (۱۳۶۰)، الشواهد الربوبیه، تصحیح سید جلال آشتیانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- ۱۲- _____، (۱۴۱۰)، الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، بیروت، دارحیاء التراث العربی، ج ۹.
- ۱۳- _____، (۱۳۸۳)، شرح اصول کافی، تصحیح محمد خواجوی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۱۴- _____، (۱۳۸۰)، الحکمه المتعالیه (اسفار الاربعه)، تصحیح و تحقیق رضا اکبریان، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، جلد ۹.
- ۱۵- _____، (۱۳۸۰)، مبدا و معاد، با مقدمه و تصحیح سید جلال آشتیانی، پیشگفتار سید حسن نصر، تهران، انجمن فلسفه ایران، چاپ پنجم.
- ۱۶- _____، (۱۳۷۰)، تفسیر القرآن الکریم، مصحح محمد خواجوی، قم، انتشارات بیدار، جلد ششم.
- ۱۷- _____، (۱۳۸۲)، شواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه، ترجمه جواد مصلح، انتشارات سروش، چاپ ششم.
- ۱۸- _____، (۱۳۸۰)، الاسفار الاربعه، ترجمه محمد خواجوی، تهران، مولی، جلد ۸.
- ۱۹- _____، (۱۳۸۱)، مبدا و معاد، تصحیح محمد ذبیحی و...، ج ۱ و ۲، به اشرف محمد خامنه ای، تهران، بنیاد حکمت صدرا، چاپ اول.
- ۲۰- _____، (۱۳۸۰)، اسفار، تصحیح مقصود محمدی، به اشرف محمد خامنه ای، ج ۲ و ۷، تهران، بنیاد حکمت صدرا، چاپ اول.
- ۲۱- _____، (۱۳۷۸)، المظاهر الالهیه، تصحیح محمد خامنه ای، تهران، بنیاد حکمت صدرا، چاپ اول.
- ۲۲- _____، (۱۳۸۵)، واردات القلبیه، ترجمه احمد شفیعیها، تهران، انجمن فلسفه ایران.
- ۲۳- مصباح یزدی، محمد تقی، (۱۳۸۴)، نقد و بررسی مکاتب اخلاقی، انتشارات موسسه آموزش و پژوهش امام خمینی (ره)، جلد دوم، چاپ جاری.
- ۲۴- نصری، عبدالله، (۱۳۸۲)، فلسفه آفرینش، تهران، دفتر نشر معارف.

۲۵- علیزمانی، امیرعباس، (۱۳۸۶)، "معنای معنای زندگی"، نامه حکمت، سال پنجم، شماره ۱، صص ۵۹-۸۹.

۲۶- عمرانیان، سیده نرجس- علیزمانی، امیر عباس، (۱۳۹۶)، "رابطه لذت و معنای زندگی از نگاه ارسطو"، فصلنامه فلسفه و کلام اسلامی آینه معرفت دانشگاه شهید بهشتی، سال هفدهم، شماره پنجاه، بهار، صص ۱۰۷-۱۳۵.

۲۷- گنجی پور، زهرا. براتی، فرج اله. امانی، میثم، (۱۴۰۰)، "رابطه لذت و سعادت از دیدگاه ابن سینا و ملاصدرا"، مجله علمی پژوهشی های فلسفی دانشگاه تبریز، سال پانزدهم، شماره ۳۵، تابستان، صص ۲۷۲-۲۹۲.

۲۸- لگنهاوسن، محمد، (۱۳۸۲)، "اقتراح"، نقد و نظر، سال هشتم، شماره ۱ و ۲، صص ۵-۲۷.

۲۹- مشکات، محمد، (۱۳۸۸)، "اهمیت التفات به وجود در معناداری زندگی"، اندیشه نوین دینی، سال ۵، شماره ۱۶، صص ۱۵۹-۱۸۱.

Aquinas, Commentary on Aristotle's Nicomachean Ethics, Translated by C.I. Lit Zinger, Op-Notre Dom, Indiana-1995.

Aristotle, Nicomachean Ethics, Translated by W.D Ross, Batches Book-Kitchener, 1999

_____, The Complete Works of Aristotle- Barnes, Jonathan-vol 2- Princeton University Press, 1955.

Gerson, Liloyd p, Aristotle; Critical assessments of leading philosophers, Routledge, 1999.

Hughes, Gerard J, Aristotle's Nicomachean, Routledge, New York, 2013.

Rorty, Amelie Oksenberg, ; The place of pleasure in Aristotle's Ethical Theory and Moral Practice 8; pp 481_497, 1974